نگرشي بر احکام

تقيّه و موارد آن

محمدباقر شريعتي‌سبزواري

تقيّه مانند مفهوم صبر، توكل، انتظار فرج و تقوا، يكي از شعارهاي سازنده و پر تحركي است كه به سرنوشت فلاكت‌باري گرفتار شده است؛ چنان‌که بعضي‌ها در گذشته صبر را به معناي تن به ذلت دادن، توكل را به رها كردن تلاش و به ذكر «توكلت علي الله» بسنده نمودن، انتظار فرج را در اشك و دعا و توسل منحصر ساختن، و تقوا را به ترك كلام و ريگ در دهان گذاشتن و پرهيز از هرگونه معاشرت با ديگران تعبير کردند؛ يعني تقواي گل‌خانه‌اي نه تقواي مکانتي.[1]

به تعبير شهيد مطهري، عده‌اي نيز تقيّه را به معناي ترس و نداشتن شهامت و انزواي سياسي معنا ‌كردند و حال آن‌كه هر يك از مفاهيم بالا معاني بلند و بالنده‌اي دارند.

صبر به معناي پايداري و استقامت در ميدان جنگ و خودداري از محرّمات و جزع و فزع نكردن در برابر مصايب و بلاهاست؛ انتظار فرج، طرح و برنامة عملي در راستاي زمينه سازي براي فرج قرآن و اسلام مي‌باشد؛ زهد يعني بي‌رغبتي و عدم وابستگي به زرق و برق دنيا. قرآن خطاب به مؤمنان مي‌فرمايد: «لكيلا تأسوا علي مافاتكم ولا تفرحوا بما اتيكم؛[2] بر آن‌چه از دست شما رفته اندوهگين نشويد و به آن‌چه به شما داده است شادماني نکنيد.»

تقيّه نيز يك نوع گفتار و رفتار سياسي براي صيانت ذات و حفظ اهداف و رسيدن به آرمان‌هاي بلند اجتماعي و ديني است، و اصولاً تقيّه، نوعي تاكتيك عقلاني است كه تمام خردمندان عالم آن را در موارد خاصي پذيرفته‌اند.

برخي گمان كرده‌اند تقيّه از مختصات مكتب تشيّع است و ساير مذاهب اسلامي آن را مطلقاً حرام مي‌دانند، در صورتي كه تقيّه در تمام مذاهب اسلامي و مفسّران اهل‌سنّت، در برابر كفار و استكبار از ترس جان و مال شخصي، يك امر قطعي و كتمان ناپذير است.

در مقالة گذشته پس از تعريف لغوي و اصطلاحي تقيّه، نظر جمعي از عالمان شيعي و سنّي را بيان کرديم، براي روشن شدن و تثبيت بيشتر، برخي از تعريف‌هاي ديگر را مي‌آوريم.

1) مصطفي مراغي، از مفسّران اهل‌سنّت مي‌نويسد: «التقيّة بان يقول الانسان او يفعل ما بخالف الحق لاجل التّوقّي من ضرر الاعداء الّذي يعود الي النّفس او العرض او المال؛[3] تقيّه آن است كه انسان گفتاري را برخلاف حق بازگو سازد و يا عملي برخلاف حقيقت انجام دهد تا بدين وسيله از آسيب‌هاي دشمن نسبت به جان و مال و حيثيت و آبرو محفوظ بماند.»

2) دكتر وهب بن زحيلي، از علماي نام‌دار اهل‌سنّت در دمشق در تعريف تقيّه مي‌گويد: «هي المحافظة علي النفس او العرض او المال من شر الاعداء».[4]

3) آلوسي، از مفسّران برادران اهل‌سنّت نيز مي‌گويد: «التقيّة محافظة النفس او العرض او المال من شر الاعداء».[5]

شيخ مفيد، از علماي مشهور شيعه نيز به صورت مبسوط‌ توضيح مي‌دهد: «التقية كتمان الحق و ستر الاعتقاد فيه و مكاتمة المخالفين و ترك مظاهرتهم بما يعقب ضرراً في الدّين أو الدّنيا؛[6] تقيّه، پنهان نگه‌داشتن هر امر حق و مستور كردن عقايد صحيح و علني نساختن اموري است كه اگر ترك كند ضرر و زياني به دين و دنياي طرف وارد مي‌شود.»

شيخ مفيد، تقيّه را مقداري وسيع‌تر بيان كرده است و مي‌گويد: هدف از آن تنها براي حفاظت از آسيب‌هاي شخصي نيست بلكه زيان‌هاي اجتماعي در اولويت قرار دارند؛ همان‌گونه كه حفظ از خطرات ديني و مذهبي نيز سزاوارترين است.

بدون شك عالمان اسلامي تعريف تقيّه را از كتاب و سنّت نبوي و عقل و اجماع استنباط كرده‌اند، به همين دليل اصل تقيّه، يك اصل بين‌المللي است كه تمام سياست‌مداران و عقلاي جهان به عنوان تاكتيك از آن استفاده كرده و مي‌كنند. روزنامة اطلاعات در دي‌ماه سال1341 مي‌نويسد: «سازش خروشچف در كوبا نظير سازشي بود كه لنين در سال 1918 براي حفظ اصول و نيل به هدف اصلي» انجام داد. اين، همان تقيّة سياسي و اجتماعي است که رهبران ملت‌ها براي مصالح آن‌ها انجام مي‌دهند.

تقيّه از نظر کتاب و سنّت

در شمارة قبل، مشروعيت تقيّه را از طريق آيات و روايات به اجمال اثبات کرديم، اكنون مشروعيت آن را از طريق كتاب و سنّت و عقل و اجماع به گونة مبسوط همراه با قول مفسّران مي‌آوريم.

اولين آيه‌اي كه بر جواز تقيّه و ضرورت آن دلالت دارد، آية 28 سورة آل عمران است، اما پيش از طرح آن، آية ذيل را بررسي مي‌کنيم: «يا ايها الذين آمنوا لا تتخذوا عدوي و عدوكم اولياء تلقون اليهم بالموده».[7]

در اين آيه كه شأن نزول آن مربوط به حاطب بن ابي بلتعه است، قرآن، مسلمانان را از هرگونه ارتباط محبت‌آميز و رابطة استراتژيك با كافران بر حذر مي‌دارد و يادآور مي‌شود كه همان دشمنان خدا بودند كه پيامبر را اخراج كردند و عليه شما توطئه چيدند. بنابراين چنين روابطي روا نيست.

تقيّه در مورد محافظه كاري و دوستي با دشمنان قسم خوردة مسلمانان جايز نمي‌باشد. هم‌چنين امتياز دهي سياسي و اقتصادي نيز به آن‌ها از قسم تقيّة حرام است، چرا كه در مكتب اسلام، شعارِ «هدف وسيله را توجيه مي‌كند» مقبوليت و مشروعيت ندارد و هرگز خدا اجازه نمي‌دهد براي دفع شرارت دشمنان، ما دست محبت به آنان بدهيم بلكه اين عمل را به كلي محكوم مي‌نمايد. لذا در آية ذيل مي‌فرمايد: «و من يفعل ذلك فليس من الله في شيء؛[8] هر كس دشمنان خدا را دوست خود بگيرد هيچ‌گونه رابطه‌اي با خدا نخواهد داشت»، و سپس تقيّة خوفي را از آن استثنا مي‌كند: «الا ان تتقوا منهم تقاة و يحذركم الله نفسه و الي الله المصير؛[9] مگر اين‌كه از آن‌ها بترسيد كه جنگي بر ضد شما آغاز کنند، يا توطئة خطرناکي را تدارك ببينند و يا از نظر سياسي و اقتصاي شما را در مضيقة شديدي قرار دهند.»

در حقيقت، تقيّه يك نوع محافظه كاريِ لازم و ضروري است كه امروزه در دنياي سياست به «برقراري رابطة سياسي و اقتصادي با حفظ احترام متقابل» معروف مي‌باشد؛ مثلاً اگر ما با روس‌‌ها و كشورهاي منطقه يا اروپا رابطه نداشته باشيم آمريكا همة آن‌ها را بر ضد ما تحريك خواهد كرد و ايران را منزوي خواهد ساخت و در نتيجه ملت ايران در يك مضيقة سياسي و اقتصاي قرار خواهد گرفت.

تقيه از نظر عالمان اهل‌سنّت

مالك بن انس، پيشواي مذهب شافعي از ابن مسعود نقل مي‌كند:‌ «هيچ سخني نبوده كه دو ضربه از تازيانة حاكم را از من دفع كند جز اين‌كه من آن را به زبان آورم.»[10]

عكرمه، غلام ابن عباس و مجاهد بن جبر مكي گفته‌اند:‌ مادام كه خون مسلماني ريخته و مال او حلال شمرده نشود تقيّه رواست». از ضحَاك بن مزاحم و ابن عباس نقل شده كه گفته‌اند: «تقيّة زباني نسبت به كسي است كه وادار شود دربارة امري سخن بگويد كه معصيت خداوند است، ولي آن را از بيم جان به زبان آورد در حالي كه دلش بر ايمان استوار باشد، در اين صورت گناهي بر آن نيست، چون تقيّه تنها به زبان است.»[11]

فقيه سرخسي حنفي مي‌گويد: تقيّه تا روز قيامت جايز است. تقيّه آن است كه با آن‌چه اظهار مي‌دارد نفس خويش را از عقوبت حفظ كند، اگر چه خلاف آن را در دل داشته باشد. برخي از مسلمان‌ها از تقيّه امتناع مي‌کنند و مي‌گويند: اين نفاق و دورويي است، ليكن صحيح آن است كه تقيّه جايز است، چرا كه خداوند فرموده است:‌ «الّا ان تتّقوا منهم تقاة».[12] آن كسي كه مجبور شده از باب تقيّه كلمة شرك را بر زبان آورد چنان‌چه دلش بر ايمان استوار باشد، منعي بر او نيست.[13]

زمخشري معتزلي در اين آيه مي‌گويد: اگر از امري بيمناك شويد واجب است از باب تقيّه، خود را از آن حفظ كنيد؛ چنان‌که اگر عده‌اي از دشمنان بترسند به آن‌ها اجازه داده شده كه با ايشان دوستي كنند و مراد از اين دوستي، خوش‌خويي و معاشرت ظاهري است، در حالي كه كينه و دشمني آن‌ها را در دل دارد.[14]

امام رازي شافعي در تفسير اين آيه مي‌گويد: بدان‌ که براي تقيّه احكام بسياري است و ما برخي از آن‌ها را ذكر مي‌كنيم. سپس مي‌فرمايد: تقيّه براي حفظ نفس جايز است، آيا براي حفظ مال هم جايز است يا خير؟ محتمل است در آن به جواز حكم شود، زيرا پيامبر(ص) فرموده است: «حرمة مال المسلم كحرمة دمه».[15]

وانگهي، نياز انسان به مال، شديد است تا آن‌جا كه اگر در خريد آب مغبون شود وجوب وضو از انسان ساقط مي‌شود و مي‌تواند به تيمّم اكتفا كند تا به مقدار مورد غبن دچار نقصان مال نشود؛ در اين صورت چگونه ممكن است تقيّه براي حفظ مال جايز نباشد.[16]

ابوحيان اندلسي مالكي، آية «الّا ان تتّقوا منهم تقاة» را چنين معنا كرده است: كافران را براي هيچ هدفي به دوستي نگيريد جز به منظور تقيّه، كه در اين صورت اظهار دوستي به زبان و عمل، جايز است، بدون اين‌‌كه اين دوستي به دل و ضمير او راه پيدا كند.[17] در ادامه از امام صادق(ع) نقل مي‌كند كه فرمود: تقيّه، واجب است. من گاهي در مسجد مي‌شنوم كه مردي به من ناسزا مي‌گويد و من در پشت ستون پنهان مي‌شوم تا مرا نبيند و نيز فرموده است: ريا با مؤمن، شرك، و با منافق، عبادت است.

جواز اين نوع تقيّه در حقيقت به دليل اكراه و اجبار و اضطرار است؛ چنان‌که خوردن گوشت حرام و مردار در مواقع اضطرار، تجويز شده است. قرآن مجيد صريحاً مي‌فرمايد: «الا ما اضطررتم اليه؛[18] پس به هنگام اضطرار و عسر و حرج، بعضي از محرّمات حلال مي‌گردد، چرا كه خداوند متعال نمي‌خواهد سختي و تنگنا در دين پديد آورد: «و ما جعل عليكم في الدين من حرج»،[19] «و يريد الله بكم اليسر و لا يريد بكم العسر».[20]

پس اگر جان و مال و حيثيت انسان در خطر قرار بگيرد براي خروج از اين بن‌بست مي‌تواند از تقيّه استفاده كرده و به زبان، اظهار وفاداري و محبت كند اما قلبش پر از خشم و كينه باشد، چون در همين آيه بلافاصله هشدار داده: «ويحذركم الله نفسه؛[21] خدا شما را از عقاب و عذاب خويش مي‌ترساند.»

يعني مبادا ظاهر سازي و سياسي كاري و معاشرت‌ها، به محبت قلبي منتهي گردد. هر چند ممکن است کسي محبت قلبي را نداند ليكن بر خداي متعال روشن است: «قل ان تخفوا ما في صدوركم او تبدوه يعلمه الله؛[22] آن‌چه در دل مخفي كنيد يا آشکار نماييد، خدا از آن آگاه است.»

فخر رازي در تفسير آيه مي‌نويسد: چون خداوند، مؤمنان را از اين‌كه در ظاهر و باطن با كافران دوستي كنند نهي كرده، تنها تقيّة ظاهري و سياسي كاري را از اين حكم استثنا كرده است.[23]

نظر ابوحيان اندلسي

ابوحيان اندلسي پس از نقل اقوال مي‌نويسد: تقيّه را از چند جهت بايد بررسي كرد: اول اين‌که از چه كسي بايد تقيّه كرد؟ دوم اين‌که ملاك و مجوّز آن چيست و سوم اين‌که چگونه بايد تقيّه كرد؟

اما اين‌كه از چه كسي بايد تقيه كرد؟ عالمان اهل‌سنّت گمان دارند كه شيعه، كاربرد تقيّه را فقط در مقابل اهل‌سنّت مي‌داند و حال آن‌كه تقيّه به معناي خوف از جان و مال در برابر كفار و دشمنان اسلام است. وانگهي، آيا اشکال دارد شيعيان از ترس جانشان عقايد خود را از سنّي‌هاي متعصب و يا برخي از وهّابيون و طالبان مخفي کنند که معتقدند كشتن شيعه باعث تقرّب به خدا و پيغمبر است، و يا وضو و نماز را طبق دستور يكي از مذاهب اربعه انجام دهند تا از خطر جاني و مالي محفوظ بمانند. بي گمان اين يك حركت معقول است و از دايرة تعاريف تقيّه خارج نيست.

اين نوع تقيّه اختصاص به كفار ندارد بلكه در برابر هر قدرت‌مند و ستم‌گر، چه كافر باشد و چه مسلمان، به هنگام خطر بايد تقيّه كرد. همين‌گونه است اگر يک شيعة متعصب و جاهل به انتقامِ کشتار برادرانش بخواهد يک مسلمان سنّي را بکشد، بر آن برادر سنّي هم واجب است از اين شخص تقيّه کند.

نکتة ديگر اين‌که تقيّه بر دو قسم است: تقيّة مداراتي و خوفي. همة مذاهب اسلامي تقيّة مداراتي را قبول دارند. مالك بن انس با اين‌كه بسم‌الله را جزء سوره نمي‌داند و گفتن آن را مكروه مي‌شمارد ولي در مكه و مدينه به دليل ايجاد اتحاد و وحدت، گفتن بسم‌الله را مطلوب و مستحب مي‌شمارد. برخي از عالمان اهل‌سنّت نيز تقيّه را يك واجب شرعي دانسته و ترك آن را حرام تلقّي كرده‌اند. ابوحيان اندلسي از مسروق نقل مي‌كند كه او گفته: هرگاه كسي که بايد تقيّه كند به اين وظيفه عمل نكند، وارد دوزخ مي‌شود.[24]

نقل يک خاطرة جالب

پايان بخش اين مقال را به خاطرة‌ جالبي از گفت‌‌وگوي آقاي دکتر بي‌آزار شيرازي، رئيس دانشگاه مذاهب اسلامي در تهران و آقاي دکتر قرضاوي، رئيس اتحادية جمعيت‌ علماي مسلمين و مفتي اعظم قطر، اختصاص مي‌دهيم.

آقاي دکتر بي‌آزار شيرازي مي‌گفت: چند سال پيش، علامه قرضاوي به دعوت مجمع تقريب مذاهب به ايران دعوت شده بود. اين جانب با جمعي به ديدارش رفتيم و او را به منزل دعوت کردم، پذيرفت. نماز ظهر و عصر را به ايشان اقتدا کردم ليکن ديد اين جانب يک دستمال کاغذي روي فرش گذاشته‌ام و بر آن سجده مي‌کنم. پرسيد: شما چرا روي فرش سجده نمي‌کنيد؟ گفتم: ما حديثي از امام صادق(ع) داريم که هشام بن حکم، متکلّم معروف اسلامي از حضرت مي‌پرسد: يابن رسول‌الله! بر چه چيزهايي سجده کردن جايز يا حرام است؟ امام فرمود: «السّجود لايجوز الا علي الارض او علي ما أنبتت الارض؛ سجده جز بر زمين و آن‌چه از زمين مي‌رويد، جايز نمي‌باشد»، مگر اين‌که از جنس مأکولات و ملبوسات باشد.»

هشام از علت حرمت سجده بر مأکولات و ملبوساتي که از زمين مي‌رويد سؤال مي‌کند. امام مي‌فرمايد: «لأنّ السّجود خضوع لله عزوجلّ فلا ينبغي ان يکون علي ما يؤکل و يلبس لانّ ابناء الدّنيا عبيد ما يأکلون و يلبسون؛ به دليل اين است که سجود، خضوع در برابر خداست، بنابراين سزاوار نيست بر جنس خوردني‌ها و پوشيدني‌ها باشد، زيرا دنياپرستان بندة مأکولات و ملبوسات هستند و به لباس‌ها و خوردني‌هاي خود مي‌بالند». پس سزاوار نيست که بندة خدا پيشاني را در سجودش به چيزي بگذارد که معبود دنياپرستان است؛ آناني که به غرور دنيا مغرور شده و فريب خورده‌اند.[25] بنابراين مطابق اين حديث ما بر فرش سجده نمي‌کنيم.

علامه قرضاوي فکري کرد و گفت: خيلي مطلب جالبي است، بايد آن را در رسانه‌هاي جمعي قطر براي مسلمان‌ها مطرح کنم تا گامي در راستاي وحدت باشد. ولي يک پرسش ديگر دارم: چرا شيعيان در مکه و مدينه روي فرش سجده مي‌کنند؟ عرض کردم: اين امر به دليل تقيّة مداراتي و همگامي با تمام مسلمان‌هاي جهان است و مستحضريد که مالک بن انس، رئيس مذهب مالکي به پيروانش مي‌گويد: گفتن بسم‌الله در سورة حمد نماز مکروه است، چون جزء نماز نمي‌باشد، ليکن اگر در ميان شافعي‌ها قرار گرفتيد در آن‌جا گفتن بسم‌الله در نماز، مطلوب و مستحب است، زيرا باعث وحدت مسلمان‌ها و همراهي با آن‌ها مي‌شود. و اين همان تقيّة مداراتي است که شيعه از اهل‌بيت گرفته است.

علامه قرضاوي خوش‌حال شد و پس از بازگشت به قطر در يک مناظرة تلويزيوني اين مطالب را بازگو نمود. يکي از وهابي‌ها به صورت خشم‌آلودي گفت: شيعه‌ها دروغ مي‌گويند و از ترس اهل‌سنّت، بدون مهر نماز مي‌خوانند. علامه قرضاوي مي‌گويد: من به ايران رفته‌ام و ديده‌ام بر مهر سجده نمي‌کنند و هدف‌شان حفظ وحدت مسلمانان است و هيچ ترسي هم ندارند، حتي در مکه و مدينه هم ترسي ندارند.[26]

پي‌نوشت‌ها:

1. يادداشت‌هاي شهيد مطهري، ج2، ص242.

2. حديد (57) آية 23.

3. تفسير المراغي، ج3، ص137.

4. تفسير المنبر، ج3، ص203.

5. روح المعاني.

6 . تصحيح الاعتقاد، ص137.

7. ممتحنه (60) ِآيه 1.

8. آل عمران (3) آية 28.

9. همان.

10. المدونة الكبري، ج3، ص29.

11. جامع البيان عن تأويل القرآن، ج6‌ ، ص 313و317.

12. آل عمران (3) آية 28.

13. المبسوط سرخسي، ج24، ص45.

14. كشاف زمخشري، ج1، ص422.

15. کنزالعمال، ج1، ص93.

16. تفسير كبير، ج8 ، ص13.

17. البحر المحيط، ج2، ص423.

18. انعام (6) آية119.

19. حج (22) آية 78.

20. بقره (2) آية 185.

21. آل عمران (3) آية 28.

22. همان، آية 29.

23. تفسير كبير، ج29، ص296.

24. البحر المحيط، ج2، ص424.

25. وسائل الشيعه، ج5،‌ ص243، حديث اول از ابواب ما يسجد عليه.

26. به نقل از: دکتر بي‌آزار شيرازي در اجلاس تقريب مذاهب در گرگان، سال 87 .